



ماتیکان فلسفی

بیست گفتار درباره حکمت و عرفان

تألیف

پرویز ادکائی (سپستان)

ماتیکان فلسفی

بیست گفتار دربارهٔ حکمت و عرفان



ماتیکان فلسفی

بیست گفتار دربارهٔ حکمت و عرفان



تألیف



پرویز اذکائی (سپیتمان)

فهرست مطالب

[گفتار]	[صفحه]
0. مقدمه کتاب.....	ز-ح
1. خطابه (در منطق).....	۴-۱
2. اُستانسِ مِسْمَغان (فیلسوف ایران باستان).....	۱۰-۵
3. حکمت عقلی در ایران (پیش از اسلام).....	۲۶-۱۱
(۱). کلیات (فلسفی).....	۲۱
(۲). منطق (ارسطو).....	۲۲
(۳). طبیعیات (عناصر).....	۲۳
(۴). عوالم (علوی - سفلی).....	۲۴
(۵). آدوار وجود.....	۲۶-۲۵
4. خاستگاه ایرانی کلمه حق.....	۷۸-۲۷
- پیشگفتار.....	۲۸-۲۷
(۱). کلمه - لوگوس.....	۳۲-۲۸
(۲). لوگوس - وَخْش.....	۳۷-۳۲
(۳). حق - عدل.....	۴۲-۳۸
(۴). آرته - آشه.....	۴۸-۴۲
(۵). حق = آشه.....	۵۸-۴۹
(۶). مستدرکات.....	۷۲-۵۸
(۷). پیوست ها.....	۷۸-۷۲

۵. فرهنگ‌شناسی عرفان ایرانی ۷۹-۱۱۱

(۱). معارف ثلاثه ۸۷-۸۳

(۲). ثنویت فلسفی ۹۲-۸۷

(۳). توحید عرفانی ۹۷-۹۲

(۴). مرغ همسایه ۱۰۲-۹۷

(۵). عرفان نظری ۱۰۴-۱۰۲

(۶). حبّ الاهی ۱۰۹-۱۰۵

(۷). شاهد بازی ۱۱۰-۱۰۹

۶. حکیم ایرانشهری ۱۱۴-۱۱۱

۷. سی بند فلسفی «رازی» ۱۵۳-۱۱۵

(۱). هستی‌شناسی ۱۳۲-۱۱۵

(۲). شناخت‌شناسی ۱۴۶-۱۳۲

(۳). کارمان‌شناسی ۱۵۳-۱۴۷

۸. حدوث دهری (در نزد رازی) ۱۷۷-۱۵۵

- زروان‌گرایی ۱۵۸-۱۵۵

(الف). مدّت و زمان ۱۶۴-۱۵۸

(ب). دهر و سرمد ۱۷۰-۱۶۴

(ج). حدوث دهری ۱۷۷-۱۷۰

۹. جبر و اختیار (در نزد رازی) ۱۸۶-۱۷۹

۱۰. خرد شهر رازی (سیاست مدنی) ۲۳۸-۱۸۷

(الف). مینوگرایی ۱۹۱-۱۸۸

(ب). زمینه یونانی ۱۹۹-۱۹۱

(ج). زمینه ایرانی ۲۱۲-۱۹۹

(د). مدینه رازی ۲۳۰-۲۱۲

(ه). نگرش امامی ۲۳۸-۲۳۰

۱۱. حکیم رازی و ناصر خسرو ۲۶۱-۲۳۹

- حکمت طبیعی ۲۴۰-۲۴۴
- قُدَمایِ خمسَه ۲۴۴-۲۵۶
- حدوْثِ عالم ۲۵۶-۲۵۹
- استدراک ۲۵۹-۲۶۱
۱۲. دیدگاه فلسفی بیرونی ۲۶۳-۲۷۵
۱۳. ابن سینا (Avicenna) ۲۷۷-۲۸۴
- معرفت‌شناسی (پنج بهر) ۲۷۹-۲۸۴
۱۴. دادشهر «ابن سینا» ۲۸۵-۳۰۵
- سرآغاز ۲۸۵-۲۸۷
۱. انگارهٔ کلی مدینه ۲۸۸-۲۸۹
۲. تأثیرات گوناگون ۲۸۹-۲۹۱
۳. نمای اجتماعی دادشهر ۲۹۱-۲۹۴
۴. نمای اقتصادی دادشهر ۲۹۴-۲۹۵
۵. نمای سیاسی دادشهر ۲۹۵-۲۹۹
۶. نمای فرهنگی دادشهر ۲۹۹-۳۰۱
۷. شوْون فردی دادشهر ۳۰۱-۳۰۲
۸. استدراک و استنتاج ۳۰۲-۳۰۵
۱۵. اللذَّةُ وَّالْأَلَمُ (من وجهة نظر ابن سینا) ۳۰۷-۳۱۴
۱۶. رَجُلٌ هَمْدَانِيٌّ وَّابْنُ سِينَا ۳۱۵-۳۲۱
۱۷. طَبِيعِيَّاتِ عَمْرِ خِيَّام ۳۲۳-۳۴۲
- الف. ریاضیات ۳۲۴-۳۲۸
- ب. الاهیات ۳۲۸-۳۳۳
- ج. طَبِيعِيَّات ۳۳۳-۳۴۲
۱۸. شیخ مفید و حکمت طبیعی ۳۴۳-۳۵۲
۱. جواهر: ۳۴۵
- ۲- ۴. مکان - خَلَأَ و مَلَأَ - بقاء جواهر ۳۴۶

به نام خدا

ای بُرده دلم به غمزه، جان نیز ببر
بردی دل و دین، نام و نشان نیز ببر
گر هیچ «اثر» بماند از من به جهان
تاخیر روا مدار، آن نیز ببر

[عین القضاة همدانی]

مقدمه کتاب

در مختصر حَسَبِ حال اینجانب آمده است که تا سال ۱۳۸۵، بیش از ۴۰۰ عنوان اثر بدین خامه طبع و نشر شده، که عبارت است از /۴۰ کتاب، ۷۰ رساله تحقیقی مفصل، و مابقی گفتارهای بلند و کوتاه در دائرةالمعارف‌ها و نشریات معتبر است.

این مقدار «نوشتجات» تاکنون (سال ۱۳۸۷) حاصل تقریباً پنجاه سال نویسندگی است، که از جمله آنها در این آخر عمری /۱۷۰ رساله و مقاله بلند برای «مجموعه مقالات» خودگزین کردم، و آنها را مطابق با اصول طبقه‌بندی موضوعی در پنج جلد تدوین نمودم؛ پس بر هر مجلد موضوعی عنوان

«ماتیکان» - یعنی: «مجموعه آثار یا مقالات» نهادم*، از این قرار:

□. ماتیکان فلسفی (بیست گفتار درباره حکمت و عرفان).

□. ماتیکان علمی (سی گفتار در تاریخ علم ایران).

□. ماتیکان فرهنگی (سی گفتار در فرهنگ و ادب).

□. ماتیکان کتابگزاری (چهل گفتار در بررسی و نقد کتاب).

□. ماتیکان تاریخی (پنجاه گفتار درباره مسائل تاریخی) که این مجموعه

شامل ۵ بخش است: (۱). جغرافیای تاریخی، (۲). خاندان‌ها و رجال،

(۳). نگره‌های تاریخی، (۴). برخی تاریخنگاران، (۵). تاریخ سیاسی.

اینک، از جمله پنج مجلد مزبور، مجموعه مقالات (= ماتیکان) فلسفی،

تقدیم حضور علاقه‌مندان به این رشته از معرفت می‌شود.

پ. اذکائی (سپیتمان)

همدان

WWW. Azkaei _ Parviz _ Spitman. com

Email: P azkaei @ yahoo. com

*. «ماتیکان» واژه‌ای است پهلوی (مانند: ماتیکان هزار داستان، ماتیکان مینوی خرد، و ...) در فارسی میانه دقیقاً به معنای «مواد و مصالح، اصول آسناد، متون موثق» (ثبت و ضبطها / نوشتجات) و «مجموعه مقالات» (برابر با Opera Minora یا Collection / Mélanges) که در مقدمه کتاب «ماتیکان عین القضاات همدانی» (۱۳۸۱) ریشه‌شناسی و پیشینه کاربرد آن را فرموده‌ام، امروزه دیده می‌شود که کمابیش تداول یافته است.

۱-

خطابه (در منطق)*

خطابه، یا سخنوری فنی است که شنونده را بدان بر منظوری ترغیب و به سخنی اقناع کنند، و آن قیاسی مرکب از مقدمات مقبول یا مظنون باشد. از اینرو، خطابه (Rhetoric) به اعتبار ماده قیاس، یکی از صناعات خمس (۱. برهان، ۲. جدل، ۳. خطابه، ۴. شعر، ۵. مغالطه) یا از فصول تسعة منطق (فصل ۸: ریطوریکا) بر شمار آمده است؛ و این به پیروی از ارسطو یونانی است که نظراً «منطق» را فنّ اقناع یاد کرده، و در کتاب الخطابه خود سخنوری را با اخلاق و سیاست مدن یا حکمت عملی مرتبط دانسته است. خود اقناع بر دو قسم است: (۱) علمی، که مدعا به برهان ثابت شود. (۲) خطابی، که نفس سامع با قول مصدّق چیزی را تعقل نماید اگرچه آن قول برهانی نباشد.

عقلی بودن اقوال (احکام و امثال) و اقناع خطابی، فصل ممیز «خطابه» با «خطبه» است، که این یک با القاء خطابی اقوال (احادیث و اخبار) جنبه نقلی می‌یابد. به عبارت دیگر، خطابه: سخنوری معمول در امور حکمی و دنیوی، و خطبه: سخنوری معمول در شعائر دینی و مینوی است (← خطبه). بدین لحاظ، منشأ فنّ خطابه را یونان باستان یاد کرده‌اند، که از تعالیم «سوفیست» ها بوده، و چون این خطیبان هر ادعای حقّ یا باطل را با فنّ سخنوری به نحوی مغالطه‌آمیز بر کرسی اقناع می‌نشاندند، نام «سوفسطائی» بر ایشان نهاده آمد، و اصطلاح «سفسطه» از همان واژه «سوفیست» تداول یافت.

با این حال، یاد کرده‌اند که در ایران باستان فن خطابه معمول بوده، که شاید از همان نوع «اندرز» گویی و احکام «خرد» نامه‌ها بوده باشد. (← خردنامه). لیکن تدوین قواعد و

اصول خطابه در همان یونان باستان، و از جمله توسط ارسطو صورت پذیرفت، که موافق با دموکراسی آتنی خطیبان سیاسی در محافل مدنی و نیز وکیلان دعاوی در محاکم حقوقی سخت بدان نیاز داشتند و آن را کار می‌بردند؛ فلذا پیشه‌مندان و کارورزان نامداری در این فن پدید آمد، که سپس در روم باستان نیز تداوم و توسعه بسیار یافت. باری، اصول خطابه عبارت است از: (۱) عمود، که اساس انشای آن یا دلایل اقناعی است و (۲) أعوان، که مبانی القائی یا وسایل و آداب خطابی است که «استدراج» نیز گویند.

عمود خطابه یا حجت‌های خطابی که خطیب برای مدعای خود اقامه کند، بر دو قسم است: صناعی و غیر صناعی. حجت‌های صناعی همان دلائلی است که سخنور به نیروی استدلال خود انشا می‌کند، و حجت‌های غیر صناعی دلائلی است که در بیرون وجود دارد؛ و این قسم را «نصرت» هم گفته و از مقوله أعوان شمرده‌اند، و آن مشتمل بر نصوص قوانین عرفی یا شرعی، شهود و اسناد، و گاه متواترات باشد. حجت صناعی یا انشائی همانا برهان خطابی یا «تثبیت» است، که مبتنی بر قیاس و استقراء و تمثیل باشد؛ و مقدمات آنها می‌تواند از امور فرضی، اعتقادی یا غیر یقینی هم - یعنی مشهورات - فراهم آید، که بدانها «محمودات» نیز گویند. بر روی هم، حجت‌های خطابی مرکب از مقبولات، مظنونات، حکمیات، ممثلات و علامات است که در مواضع خود بکار روند. مواضع حجت‌های خطابی چه در جدل، و چه در خطابه اهمیت بسیار داشته است، که امروزه این اهمیت را برای معلومات و اطلاعات راجع به معارف و حقایق قائل باشند. بنابراین، اعوان خطابه یا استدراجات سخن‌کمابیش مقام اول را احراز می‌کند، آداب خطابی، وسائل القائی، با مقولات احساسی و موضوعات انفعالی (- تحریک عواطف انسانی) بر عمودهای عقلی و استدلالی فائق می‌گردد.

ارسطوگرایان خطابه و بلاغت را بر سه قسم یاد کرده‌اند: یکم، سیاسی. دوم، قضائی. سوم، نمایشی که این قسم را حکمای اسلامی «منافری» خوانده‌اند، و آن راجع است به مدح یا ذم اشخاص در اجتماعات که در واقع جنبه فرامیابی دارد. آداب خطابه را استادان فن - از جمله «کویتیلیان» رومی (زاده ۳۵ م) صاحب کتاب **تعلیم خطابه** (= انسیتیو اوراتوریا) در مباحث: ادب و نحو، موسیقی و صرف، موضوع مناسب،

اسلوب موافق، ترتیل مطالب و طریقهٔ القاء یاد کرده‌اند، و جملگی بر آنند که «حافظه» از برای خطیبان گنج فصاحت است. مدرسان یونان و روم، بازگوگری (= حکایه) را وسیله‌ای برای تعلیم شاگردان سخنوری بکار می‌بردند، و از جمله بایستی متنی را با صدای بلند بخوانند تا طریقهٔ صحیح خطابت فصیح را فرا گیرند. در جوامع اسلامی، خطابه با علم القرائه پیوند داشته است.

ضوابط نقطه‌گذاری (punctuation) یا «سجاوندی» در کتابت، و تجوید (= خوشخوانی) یا ابتدا و وقف در قرائت، همان قواعد «وقت‌شناسی» طی نطق و خطابه در رعایت توقف و ترتل و جز اینهاست. در خطابات اسلامی یا «خطبه» خوانی که سخن را با مقدمه‌ای در حمد خدا و نعت نبی و امامان آغاز کنند، غالباً با «فصل الخطاب» (= به عبارت: «و اما بعد») وارد مطلب شوند. براعت استهلال، حسن مطلع و صناعات معنوی که در خطابه جزو استدراجات سخن بر شمار است، از اختصاصات مدخل یا مقدمات کلام می‌باشد، گذشته از تسجیعات یا صناعات لفظی که اغلب در خطابات نیز بکار برده‌اند. بطور کلی، قواعد بلاغت که در انواع سخن بیان گردیده، در مورد خطابه هم مرعی باشد.

در هر حال، رعایت آداب خطابه واجب است، لیکن اگر حیل و استدراج در آن بر حجت و استدلال غالب باشد، دیگر خطابه نبوده، همانا سفسطه باشد. البته حجت در خطابه با برهان منطقی و استدلال علمی تفاوت دارد، اما چنان هم نیست که خطابه یکسره از قواعد منطق و استدلال عاری باشد.

(آیین سخنوری، ص ۱-۵، ۱۳-۱۵، ۱۹-۲۰، ۲۸، ۳۱-۴۰، ۴۴ و ۵۱).

از حکمای اسلامی، فارابی کتاب *ریطوریکا* یا «الخطبیات و البلاغیات» را یکی از اجزاء منطق یاد کرده، و فصلی هم به عنوان الاقوایل الخطبیه در *احصاء العلوم* نگاشته است. با آن که «قفطی» کتاب الخطابه و حتی شرح الخطابه را از تصانیف فارابی یاد کرده، هنوز در جزو آثار منطقی موجود از او چنین رسالهٔ مفردی شناخته نیامده است. اما ابن سینا کتاب ششم از نه کتاب *منطق الشفاء* خود را وقف خطابه و بدان موسوم ساخته که موجود است.

[التعريفات (جرجاني)، ص ٤٤؛ مفاتيح العلوم (خوارزمي)، ص ١٥١-١٥٢؛ الشفاء - المنطق (ابن سينا)، كتاب الخطابه، طبع م. سالم، قاهره، ١٩٥٤ م - مواضع متعدد؛ تراث الانسانيه، القاهره، ج ٤، ص ٥٤-٥٦ و ٦٦؛ الالفاظ المستعمله في المنطق (فارابي)، ص ١٠٦؛ الذريعه (طهراني)، ج ٧، ص ١٨٣؛ آيين سخنوري (فروغي)، ج ١ - مواضع متعدد].

-۲-

اُستانس مسمغان*

(فیلسوف ایران باستان)

سرگذشت «اُستانس» (Ostanes) حکیم طبیعی و الهی ایران باستان، در جزو اخبار «مغان» ماد که از ایران به آنیران کوچیدند، و در زمینه‌ی تأثر مکاتب فلسفی مشهور یونان از آراء و نحله‌های فکری «مغان» تحت مطالعه درآمده است؛ چه داستان فرزنانگان حکمت پیشه‌ی ایران و دیدار دانش پژوهان و حکمت‌آموزان یونان با ایشان، از روزگار پادشاهی مادان به ویژه در عصر هخامنشی تا دوران‌های سلوکی و پارتی، هم بر گزارش‌های خود نویسندگان و تاریخ نگاران آن سامان پایه و راس است. هم چنین، ترجمه‌ی متون دینی (جگمی) مغان به زبان‌های یونانی و آرامی، تأثیر و نفوذ دانش‌ها و اندیشه‌های آنان در مذاهب یهودی و مسیحی، یا به اصطلاح اشاعه (diffusion) و تراوش فکری - فلسفی ایرانی، خود در اسناد و کتب تواریخ و متون ملل قدیم عالم به ضبط رسیده است. چه دانسته است که هم در زمان خشایارشا (سده‌ی ۵ قبل از میلاد) مغان ایران آغاز مهاجرت به طرف غرب نمودند، که از جمله در عهد گزانتوس لیدیایی گروهی از ایشان در آسیای صغیر و ایونیه (آناتولی) مستقر شدند. ماندگاه‌ها و معابد یا مدارس مغانی در شهرهای ایونی (اِفسوس، هِیپایا، هِیروکائساری، فریگیه، گالاتیه، داسکیلیم، کاپادوکیه، پونتوس، و...) دایر شد؛ آنان حامل اندیشه‌ها و آموزه‌های کهن میانرودانی (بابل‌ی) هم بودند، ظاهراً پیوند ماندگاه‌های مغانی برون مرزی ایران، با مراکز

*. این گفتار در ماهنامه «دانش و مردم»، دوره جدید، ش ۴ / تیرماه ۱۳۷۹ (ص ۳۴۶-۳۴۹) چاپ شده است.

درونی شان (مانند: همدان، ری، شیز، استخر، شوش و بابل) تا عهد ساسانی هم برقرار بوده است.*

این که حکیم فیثاغورس با مغان ایران در بابل دیدار کرده، یا چنان که «سیسرو» (Cicero) و «پلینی» (۳۰، ۱، ۲) گویند که فلاسفه‌ی یونان: فیثاغورس، امپدوکلس، دموکریتوس، هراکلیتوس، افلاطون و جز اینان از مغان ایران اخذ کرده‌اند، این اخبار با گزارش‌های کلمنت اسکندرانی و دیوجن لائرتی (در تاریخ فلسفه) مطابق است. گزارش‌های مزبور دیدار فیثاغورس را با مغان بیش‌تر در زمان کمبوجیه (۵۲۹ - ۵۲۲ ق.م) دانسته‌اند، که هم در زمان او گروهی از مغان به مصر رفتند و آشنایی او با ایشان در آن جا بود. فیثاغورس نگره‌ی «نور» پدر - «ظلمت» مادر، نگره‌ی طبایع اربع را که از آمیزش آن دو به حاصل آمده - هم از مغان برگرفت. پلوتارخ گوید همین نگره‌ها در تیمائوس افلاطون مأخوذ از مغان ایرانی است، فورفورئوس صوری نیز از حکمت مغانی و «امشاسپندان» ایرانی یاد کرده، درباره‌ی دیدار دموکریتوس آبدرایسی و هراکلیتوس افسوسی هم با مغان سخن بسیار است. اما دموکریتوس (۴۶۰ - ۳۵۷ ق.م) که هم از دیرباز واضع نظریه‌ی «ذره‌گرایی» یا اتمیسم در جهان شناخته آمده، حاصل سفرهای پژوهشی آن دانشمند فیلسوف (ارسطوی سده‌ی پنجم پیش از میلاد) به مصر و بابل و گویا ایران هم، رساله‌ی کلدانی (و) نوشتارهای مقدس بابلیان (و) مغ‌نامه هیچ یک برجای نمانده است.^۱ دموکریتوس / دیمقراطیس در مصر به نزد حکیم أستانس ایرانی «مغ بزرگ»، آموزه‌های حکمی و طبیعی و دانش کیمیا را تعلم نمود، گمان ما آن است که «مغ‌نامه» را هم بر نام او نوشته است.

نظر به آن که از حکیم أستانس با عنوان «مغ بزرگ» یاد شده، به احتمال قوی باید از «مس مغان» (مه + مغان // بزرگ مغان) بوده باشد، که در این صورت وی از خاندان کهن و نامور «مسمغان» دماوند، یا هم از شهر باستانی «ری» (مرکز مغان ایران زمین) بوده

*. See. *Patrologia Orientalis* (A. Vasiliev), 1908, t. 5, pp. 561-691; t.7, pp. 458/591. / *Les Mages Hellénisés* (Bidez, J. & Cumont, F.), d'après la tradition grecque, I-II, Paris, 1938 (Zoroastre, Ostanés ..., II, p. 270).

۱. رش: فهرست ماقبل الفهرست (پ.اذکائی)، ص ۱۵۸.

است. اُستانس (رازی) مسمغان (سده ۵ قبل از میلاد) هم روزگار با «خشایارشا» هخامنشی (۴۸۶ - ۴۶۵ قبل از میلاد) و کوچیده به مصر بود، گاهی او را «پیامبر ایرانی» نامیده‌اند که علوم خفیه (کیمیا و سیمیا) به او نسبت یافته؛ گویند که در انتقال دانش ایرانیان به مصر و قوم یهود اهمیت عظیم داشته، در کتاب «نامه‌های ایزیس به هوروس» او را کاهن معبد ایزیس مصر نوشته‌اند. ماریه‌ی (Marie) یهودی کیمیاگر - که در افسانه‌ها او را خواهر حضرت موسی دانسته‌اند - در نوشته‌هایش خویشتن را شاگرد بلافصل اُستانس مغ ایرانی می‌خواند. یک مجموعه کهن هرمسی درباره‌ی کیمیا که چون برای پادشاهی ایرانی به نام «کیرانوس» (Kyranos) نوشته شده، موسوم به «کیرانیدس» معروف و موجود است^۱؛ ظاهراً این اثر به عنوان کتاب «الفصول الاثنی عشر فی علم الحجر المکرم» (نوشته‌ی «اُسطانس» مغ) به عربی هم ترجمه شده است.^۲ دموکریتوس آبدرایی فیلسوف اتمیست در سفر مصر توانست با حکیم اُستانس (که سال‌ها پیش به آن جا رفته و جزو کاهنان شمرده می‌شد) و با شاگردان وی دیدار کند، هم در خدمت و شاگردی‌اش به نزد او (که گویند در معبد «ممفیس» بوده) توانست از اسرار علوم نهانی و کیمیا آگاه شود؛ چنان که بولوس ماندایی (ح ۲۵۰ - ۱۵۰ ق.م) از کتاب «فیزیکی» دموکریتوس، گفتاوردهایی از حکیم اُستانس درباره‌ی «طبیعت غالب» نموده (به مثابه‌ی «اصول» علمی) که تا سده‌ی ۱۶ میلادی مبنای افکار کیمیاگران در اروپا بوده است.^۳ استانس هم مانند «زرتشت» پیامبر در مواضع تقریرالاهیات (ریاضی) فیثاغوری یاد شده، به ویژه علم کیمیا در میان یهودان با سرچشمه‌ی زرتشتی و منابع مجوسی / مغی (Magie) شناخته آمده است.^۴

به طور کلی، اُستانس تاریخی جای‌نشین اندیشگی «زرتشت» پیامبر در بنیادگذاری دانش احکام نجوم (Astrology) یاد شده، که در سده‌ی پنجم (قبل از میلاد) می‌زیسته، و کتاب‌های خود را به زبان فارسی باستان نوشته است؛ گویند کتاب‌های زرتشت و

1. *Zoroastrische Studien* (Fr. Windischmann), Berlin, 1868, pp. 265, 266.

2. *Die Medizin im Islam* (M. Ullmann), Brill, 1970, p. 325.

۳. سزاسرار (رازی)، تعلیقات دکتر حسنعلی شیبانی، ص ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱ و ۴۷۳.

4. *Zoro. Stu.* (Windischmann), pp. 262, 265-266.

اُستانس در مصر (طی سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد) به زبان یونانی ترجمه شده است؛ اصحاب علوم غریبه و کیمیاگران باستان مباحی بودند که خود را از شاگردان استانس بدانند، اینان حکمای طبیعی زمان خود بودند، که دانش آنان را نباید جزو «موهومات» به شمار آورد. پیش از سال ۲۰۰ قبل از میلاد، یک مجموعه از رسایل در باب علوم غریبه همانند «قرابادین» به نام استانس / اسطانس معروف بود، که بولوس ماندایی (پیش گفته) آن را در *دانشنامه‌ی* خود وارد کرده یا در تألیف آن اشتراک مساعی نموده است. آنگاه «سینسیوس / Synesios» (ح / ۴۰۰ م) از وجود یک کتاب کیمیایی در «چهارمقاله» خبر می‌دهد، که آن را حکیم اسطانس نوشته، و روش‌های ایرانی (نه مصری) را در آن شرح داده؛ هم اوست که گوید اسطانس مغ بزرگ اصول علوم غریبه را به دیمقراطیس آموخت، پس وی دو فهرست یکی از مواد جامد و دیگری از مواد مایع ترتیب داد؛ هم چنین «پیبرخیوس» (Piberchios) یکی از معاصران «سینسیوس» یاد کند که عنوان کتاب اسطانس «تاج» (Krone) بوده، هم او نخست بار شعار مکتب طبیعی را به این عبارت بیان نموده است: «طبیعت خود یاری رسان به طبیعت است، طبیعت بر طبیعت پیروزی یابد، و طبیعت بر طبیعت چیره شود».^۱

در متون لاتینی اسم اسطانس به صورت «استانیوس» (Astanius) به عنوان یکی از فلاسفه در جزو «جماعت» اصحاب علوم غریبه آمده، گویند وی از دو نوع مس و آهن و ارزیز و سرب و نقره سخن گفته است، که با «تدبیر» خاص و معین به طلا استحاله یابند؛ اما پر واضح است که این امر محال و خطای فاحش هرگز از طرف آن حکیم طبیعی اظهار نشده، جز یاوه‌های جاهلان معتقد به اوهام و امور محال نبوده باشد. منتخبات آثار کیمیایی اسطانس هم اکنون به زبان یونانی وجود دارد، چنان که بعضی از رسایل او به زبان سریانی هم به ویژه گزینه‌های کتاب «علم الصنعة» وی جزو رسایل پیبرخیوس (پیش گفته) موجود است، که آمیخته با واژه‌های قبطی (مصری) و فارسی (پهلوی) است؛ به علاوه کتاب متضمن مسایل ستاره‌شناسی و احکام نجوم، فلسفه و زبان‌شناسی و کان‌شناسی و جز این‌ها هم هست. این کتاب «علم الصنعة» (در هفت رساله) همان کتاب

«التاج» اسطانس است، که تنها نسخه‌ی خطی سریانی آن برجای مانده و متضمن کلام خود او است.

اما در عربی بسیاری از کتاب‌های ترجمه شده در باب علوم غریبه، از اسطانس به عنوان یکی از مراجع یاد شده، که وضع اصطلاحات چندی هم به او باز می‌گردد. اسم وی در فهرست کیمیایان خالد بن یزید آمده، و جابر بن حیان کیمیای وی هم در کتاب *الخواص* خود از «علم الصنعه» او نقل نموده، سپس در کتاب «*سرالاسرار*» به شرح برخی از اقوال اسطانس پرداخته است. ابن ندیم در *فرد* دهم (- اخبار حکیمان طبیعی و شیمی دانان) اسطانس را از فلاسفه اهل صنعت (کیمیا) و صاحب تألیفات یاد نموده، که به اسطانس رومی اسکندرانی آوازه یافته است. گوید که یاد کرده‌اند وی هزار کتاب و رساله تألیف نموده - هر یک از آنها اسمی یافته -؛ باید گفت که کتابهای این طایفه مبنی بر رمزها و چیستان است، و از جمله کتابهای اسطانس یکی «*گفتگوی او با توهیر* (Tawhir) *پادشاه هند*» است.^۱ در ضمن، مراد از «*کتاب ماغس*» (Māḡus) همانا لقب حکیم «استانس» است.^۲

حکیم محمد بن زکریای رازی، در کتاب «*الشواهد*» خود اسطانس را جزو کیمیایان (طبیعی دان) یاد کرده، که در ثبت مشاهدات (شواهد) و تجارب عینی پیشگام بوده است. اما آنچه از آثار منسوب به اسطانس ایرانی اینک به زبان عربی وجود دارد از این قرار است: (۱) کتاب *الجامع* (نسخه‌های موزه بریتانیا، کتابخانه‌ی فاتح ترکیه، کتابخانه‌ی ملی پاریس و کتابخانه‌ی لیدن) و ترجمه‌ی فارسی آن (نسخه‌ی کتابخانه‌ی دکتر اصغر مهدوی - تهران) که اگرچه بعضی آن را اثری منحول می‌دانند، دستکم قایلند کتاب مزبور مبتنی بر متن یونانی است؛ و چنین برمی‌آید مترجم آن به عربی ابوخلد شداد هندی (یزیدی) بوده، که گوید خود اسطانس آن را از فارسی به یونانی ترجمه نموده است؛ هم چنین از هفت نقش مندرج در آن گوید نقش فارسی متضمن معرفت عظیم و حکمت جلیل باشد، که وی بر مصریان القا نموده و هم اینان مانند دیگر مردمان پیوسته در باب

۱. *الفهرست*، طبع تجدّد، تهران، ص ۴۱۸-۱۹ و ۴۲۰.

2. *The Fihrist of al - Nadim* (ed. - tr. by B. Dodge), NewYork, 1970, vol. II, pp. 848-49, 852-53,

علوم به ایرانیان نیازمند بوده‌اند؛ گزینه‌هایی از کتاب *الجامع* را «برتلو» در کتاب «کیمیا»ی خود (ج ۲، ص ۷۹ - ۸۸) طبع کرده است. (۲) کتاب «*مصحف فی الصنعة الالهیه*» (نسخه‌های کتابخانه‌ی پاریس و دانشگاه تهران) که حاکی است علم طبیعی و علم الاهی همبر یکدیگرند. (۳) کتاب «*فی الکیمیا*» (نسخه‌ی کتابخانه‌ی دکتر مهدوی در تهران) که به آن «حکمت» هم گویند. (۴) رساله «*فی خواص الحروف*» (نسخه‌ی کتابخانه‌ی دانشگاه استامبول) که در «سیمیا»ست. (۵) کتاب «*علم الصنعة*» که پیش‌تر یاد شد همان کتاب «التاج» حکیم اسطانس و اصیل‌ترین اثر منسوب به اوست.^۱

اهمیت حکیم استانس/اسطانس رازی مسمغان ایرانی (سده‌ی ۵ پیش از میلاد) در تاریخ علم و فلسفه، بیشتر در این است که از بانیان حکمت طبیعی بوده و در علم طبیعی هم، واضع نظریه‌ی ذره‌گرایی (= اتمیسم) است که دموکریتوس از او اخذ نموده؛ علاوه بر این حکیم بقراط و افلاطون نیز در این نگرش مرهون او باشند، صناعت «کیمیا» نیز همان شبه علمی است که بعدها به علم «شیمی» تحول یافت. برای تفصیل بیشتر در این خصوص، می‌توان به فصول «حکمت طبیعی» و «معرفت‌شناسی» در کتاب حکیم رازی نوشته‌ی راقم این سنطور رجوع کرد.

۱. تاریخ التراث العربی (فؤاد سزگین)، ترجمه‌ی الدكتور عبدالله حجازی، ج ۴ (تجدید چاپ) قم، کتابخانه‌ی مرعشی، ۱۴۱۲ هـ. ق، ص ۶۸ - ۷۳.